



درس اخلاق آیت الله رشاد؛ عقل آلوده، قادر به دریافت معرفت نیست/ مراحل وجودی اهل بیت(ع)

آیت الله رشاد گفت: تنها پاکان دریافت قرآنی دارند. عقل پاک معرفت پاک را دریافت می‌کند. عقل آلوده قادر به دریافت آن نیست. نفس گرفتار معصیت نمی‌تواند حقایق را تلقی کند.

آیت الله رشاد گفت: تنها پاکان دریافت قرآنی دارند. عقل پاک معرفت پاک را دریافت می‌کند. عقل آلوده قادر به دریافت آن نیست. نفس گرفتار معصیت نمی‌تواند حقایق را تلقی کند.

به گزارش خبرنگار مهر، متن زیر مشروح درس اخلاق آیت الله رشاد در تاریخ ۳۰ فروردین ماه است که در ادامه می‌خوانید:

ایام و اعیاد ماه رجب و خاصه مبعث را خدمتتان تبریک عرض می‌کنم. ان شاء الله که همه ما از فیوضات این ماه و نفحاتی که در این ماه می‌زورزد برخوردار باشید. حتماً شما موفق هستید. به تهجد و روزه و داری در این ماه توجه دارید از اعمال و ادعیه این ماه بهره‌مند می‌شوید. امید که از باقیمانده فرصت این ماه عظیم و عزیز بیشتر استفاده کنیم.

در این جلسه به مناسبت این ایام می‌خواهم به بحثی را که چندی پیش در مدرسه محمدیه مطرح کردم، تکمیل کنم. ماه رجب امتیازاتی دارد که آن را از دیگر ماه‌ها برجسته می‌کند. در این ماه مبارک، وحی و ولایت با هم گره خورده است. از سویی موالید ائمه معصومین علیهم‌السلام روی داده است و در حدیثی دیگر آمده است که بیست و هفتم رجب نزول وحی اتفاق افتاده است. در مدرسه محمدیه یک ضلع بحث را که مربوط به ولایت، انسان کامل و تجلی الهی در خلقت می‌شود عرض کردم. این بار چون در آستانه بیست و هفتم رجب و نزول وحی هستیم، قصد دارم آن زاویه مربوط به تجلی معرفتی حق تعالی را عرض کنم. لاجرم ممکن است بعضی مطالب قدیمی تکرار شوند.

آنچه را می‌خواهم مطرح کنم یک نظریه و مطلب کلانی است که به توفیق الهی بحث خواهم کرد. گرچه پیش از این در قالب نظریه معرفت و شناسی واقع‌گرایی دینی در کتاب علم دینی و در فصلی از آن کتاب آورده‌ام و این نظریه معرفت و شناسی، مبنای معرفت شناختی و معرفت‌شناختانه و نظریه ابتناء هم هست. طرح بحث امروز من، در زاویه وحی است که ماهیت وحی را تبیین می‌کند و اینکه وحی چیست؟ مرحوم علامه طباطبائی، رساله‌ای به نام "وحی یا شعور مرموز" دارند. به این معنا که وحی یک نوع شعور است، اما به درستی ماهیت وحی را مشخص نمی‌کند. کسی هم نمی‌تواند وحی را آنچنان که هست بیان کند. بسا فراتر از فهم یک انسان عادی است. ولی به شیوه‌ای که بنده تقریر می‌کنم، تصور می‌کنم تا حدی وحی را قابل فهم می‌کند.

معرفت همچون خلقت، صادرالهی است

خداوند متعال دو مجلا و جلوه دارد. حضرت حق در دو عالم تجلی کرده است؛ یکی عالم خلقت است و دیگری عالم معرفت. هر دو عالم، تجلی الهی هستند. خداوند متعال یک بار در قالب تکوین و یک بار دیگر در قالب تعریف و معرفت تجلی می‌کند. به تعریف روان‌تر، مبدأ خلقت و معرفت، ساحت الهی است. یعنی هیچ وجود و ایجاد روی نمی‌دهد، مگر آنکه از محضر الهی صادر شود. این را بسیاری گفته‌اند. هم خلقت و هم معرفت تجلی اسماء و صفات الهی است. این دومی ابداع بنده است که مبنای نظریه معرفت و شناسی واقع‌گرایی دینی است. علم هم وجود است و چون مبدأ وجود یعنی وجود بحت، وجود خود قدس الهی است، پس کس دیگری نمی‌تواند موجد این وجود (معرفت) باشد. همان‌طور که کسی نمی‌تواند چیزی را خلق کند، چون ایجاد به دست خداست. علم هم از نوع و سنخ وجود است و به نظر ما مساوی با وجود است. لذا علم هم جز به اراده الهی ایجاد نمی‌شود. این مبنای فلسفی نظریه، بر اساس فلسفه صدرایی است که بنده طرفدار و مروج فلسفه نوصدرایی هستم و به نحوی به نام من تمام شده است. معرفت، خود ایجاد است، بنابراین خداوند متعال باید ایجاد کند. از سپهر و ساحت الهی ایجاد می‌شود، ولی در یک فرآیند و به تعبیر من در یک طور افاضی‌ای تنزل می‌کند تا به ساحت انسانی می‌رسد.

هم خلقت و هم معرفت دارای سه مرحله است. بحث خلقت را در مدرسه محمدیه توضیح دادم. عرض کردم که مجموعه خلائق مجالی و جلوه‌‌گاه‌های الهی هستند. خود خلقت هم تجلی الهی است. آنجا عموم خلائق، مجالی الهی هستند. اما هر یک مجلای عام باری‌تعالی هستند. انسان، مجلای تام الهی است. انسان کامل که مصداق اتم آن ائمه معصومین هستند، مجلای اتم الهیه است. درکل خلقت دومرحله‌تجلی روی می‌دهد و سه مرحله پیدا می‌شود. تجلی عام خداوند خود خلقت است که در محضر الهی اتفاق افتاده است. مرحله بعد، تجلی در انسان است. در مرحله سوم تجلی در انسان کامل است، لذا ائمه طاهرین و اولیای الهی دارای این مراتب سه‌گانه هستند. به این معنا که یک خلقت نوریه دارند که در محضر الهی بوده و قبل از آدم اتفاق افتاده است.

به همین معنا از لسان پیامبر اعظم صل‌الله‌علیه‌وآله و سلم داریم که فرمود: «من نبی بودم در حالی که آدم در بین گل و آب بود. لذا این خلقت مقدم بر خلقت تکوینی و ناسوتی است که با آدم علیه‌السلام آغاز می‌شود». از امام صادق علیه‌السلام سوال می‌شود که شما قبل از خلقت آدم کجا بودید؟ حضرت می‌فرمایند: «ما در محضر الهی به تسبیح و تحمید و ثنای الهی مشغول بودیم. آنگاه فرشته‌ها آفریده شدند. خداوند به آن‌ها امر به تسبیح و تحمید کرد، ولی بلد نبودند. به ما امر کرد تا آنها از ما آموختند». بیان دیگری هست که وقتی آدم خلق شد، پنج نور را دید که در عرش الهی هستند. به خداوند متعال عرض کرد: من که اولین انسان آفریده‌ات هستم، پس این‌ها چه کسانی هستند؟ خداوند فرمود: «این‌ها نور اهل بیت علیهم‌السلام هستند». لذا امسال انبیا به وجود نوریه اهل بیت علیهم‌السلام آگاه بوده‌اند و از این‌رو مانند نوح (علیه السلام) به آنها متوسل می‌شود تا نجات یابد.

مراحل وجودی اهل بیت(ع)

در محضر الهی و به تعبیری مقام لدینایی، خلقت نوریه رخ می‌دهد. جایی که وجود اهل بیت علیهم‌السلام در آنجا بوده است. حضرات از آن مرحله به مرحله لدی النفسی تنزل کرده‌اند؛ در واقع به نفس‌الامر وجود خویش آمده‌اند. سپس وقتی با ما ارتباط برقرار می‌کنند و ما در محضرشان قرار می‌گیریم، مرحله لدی الناسی است.

معرفت در ساحت لدینایی، لدی النبوی و لدی الناسی

در خصوص وحی و معرفت هم همین است. ما معتقدیم این پنج مجرای معرفتی یعنی فطرت، عقل، وحی، تحدیث و اشراق، تجلیات الهی هستند. خداوند متعال از رهگذر وحی بر انسان تجلی می‌کند. امیرالمومنین و امام صادق علیهما السلام هم همین تعبیر را دارند که خداوند متعال در قرآن خود، بی‌آنکه او را ببینند بر بشر تجلی کرده است. این تجلی، تعریفی است و نه تکوینی. تجلی معرفتی است نه خلقتی.

خداوند متعال در ابتدا قرآن را در سپهر و ساحت لدینایی انشا فرموده است که همان کتاب المبین، ام الكتاب، امام المبین و لوح محفوظ است. هفت تعبیر در قرآن داریم که همه به یک معنا هستند و حاکی از مقام لدینایی معرفت و ازجمله وحی الهی است که همه چیز آنجا هست. همه خلائق و همه آگاهی‌ها و همه حقایق در کتاب مبین، امام مبین و یا بگوئیم در لوح محفوظ است، محفوظ است و وجود دارد. این مقام لدینایی الهی است. عقل هم همین‌طور است. این طور نیست که کاری مکانیکی انجام دهد. بلکه عقل، محیط دریافت آگاهی و معرفت از ساحت الهی است. آن گونه که قلب پیامبر اکرم صل‌الله‌علیه‌وآله محیط دریافت وحی است، عقل آدمی هم محیط دریافت حقایق است. فطرت آدمی هم همین طور است.

یعنی نحوه وجود انسان‌ها که دارای فطرت متعالی هستند (فطرت به معنای اخص) آن چنان است. ما فطرت را مانند عقل یک منبع می‌دانیم که فصلی از کتاب منطق فهم دین هم به همین مسئله اختصاص دارد. ادعای ما این است که فطرت معرفت زاست و حیثیت شناختاری دارد. علاوه بر این که حیثیت احساسی و گرایشی دارد. ولی حیثیت شناختاری هم دارد، یعنی بسیاری از حقایق را می‌توان با آن دریافت کرد. این معنای خاصی است که ما قائل به آن هستیم. در مورد تحدیث و اشراق هم همین مطلب حاکم است. اشراق هم از ساحت الهی به انسانی که آمادگی دریافت واردات قلبیه را دارد نازل می‌شود.

در نتیجه همه اینها در یک طور افاضی تنزل می‌کنند تا به ساحت انسانی می‌زنند؛ در مقام لدینایی که ساحت الهی است مر حقایق حضور دارند. آن گاه که در محابط سلیم و غیر مشوب تنزل می‌زنند؛ باز هم مر منتقل می‌زنند؛ یعنی اگر فطرت غبارآلود نشده باشد، آینه صافی حقایق می‌زنند؛ شود و آنها را می‌نمایند. عقل هم اگر مشوب و آمیخته به شبهه عقل‌زنند؛ ها نشده باشد، این حقایق را نشان می‌دهد. مثل وحی که وقتی به ساحت نبوی و مقام لدی النبوی تنزل می‌زنند؛ کند، در آنجا عین واقع وحی منعکس می‌زنند؛ شود. همیشه این پنج مجراها، مجرا هستند و منبع ساحت الهی است.

این طریق رلم‌اند. از این طرق و مجاری معرفت تنزل می‌زنند؛ کند که آن همان تجلی است. در مرتبه دوم هر یک از مقام لدینایی به پایین‌زنند؛ تر تنزل می‌زنند؛ مثلاً وحی از لدینایی به لدی النبوی نزول می‌زنند؛ کند و تحدیث هم از جانب خدا به ساحت ولی خدا تحدیث می‌زنند؛ شود. مانند حضرت زهرا (سلام‌الله علیها) که بر او فرشته نازل می‌زنند؛ شود و وحی می‌زنند؛ آورد. البته تحدیث، وحی تعریفی (معرفتی) است نه وحی تشریعی. چرا که وحی تشریعی خاص پیامبر است.

شناخت یارها و شناخت شکن‌زنند؛ ها در تلقی حقیقت

اولیای طاهرین چون معصوم هستند و مشوب نیستند، عین حقیقت را طلب می‌زنند؛ کنند. ولی از این مرتبه وقتی تنزل می‌زنند؛ کند و جلوه‌زنند؛ گاه بعدی در ساحت انسانی، در این نشئه مادی با دو دسته موانع و معدات مواجه می‌زنند؛ شود که در اصطلاح به این دو دسته، شناخت یارها و شناخت شکن‌ها می‌زنند؛ گوئیم. یک قسم شناخت شکن هستند و مانعیت درست می‌زنند؛ کنند. موانعی که موجب ناتوانی انسان در تلقی حقیقت می‌زنند؛ شود و لغزش‌ها را به همراه دارد. قسم دوم معدات رلم‌اند که انسان را آماده دریافت می‌زنند؛ کنند. در نتیجه به نسبت حد سلامت عقل، نفس و فطرت در انسان‌ها، دریافت‌ها، در یافت‌ها هم به همان سهم از حقایق برخوردار می‌زنند؛ شوند.

گاهی کسی به استکمال و تجرد نفس دست می‌زند؛ یابد، مانند ابن سینا که مدعی است و برخی می‌زنند؛ گویند فقط برای او بوده‌زنند؛ که می‌زنند؛ توانسته است کلی را هم مجرداً دریافت کند. یا نظیر علامه در دارایی این چنین مقامات. آنها چنین تلقیات زلالی داشته‌زنند؛ اند. ولی بنده که نفسم مشوب و در آمیخته با مجموعه عوامل تأثیرگذار بر معرفت در نشئه مادی است جور دیگری دریافت می‌زنند؛ کنم. گرچه دریافت حقایق ذومراتب است و نه نسبی. نسبی بودن نسبی است و شکاکیت و زیر سؤال رفتن حیثیت معرفت شناختی دریافت و شناخته می‌زنند؛ انجامد.

ما با همان تلقی صدرایی به ذو مراتب بودن وجود و حقایق معتقدیم. انسان‌ها هم دریافتی از حقیقت دارند. مثلاً حب مال مانع دریافت حقیقت می‌زنند؛ شود. دیگری که گرفتار آن نیست از این مانع می‌زنند؛ رهد. در حب نفس هم همین‌طور. معصیت مانعیت دارد. چون بناسبت از ساحت الهی تنزل کند. لاایمسه الا المطهرون؛ از نظر ما صرفاً مربوط به قرآن نیست، البته تنها پاکان دریافت قرآنی دارند. اما در کل معرفت چنین است، عقل پاک معرفت پاک را دریافت می‌زنند؛ کند. عقل آلوده قادر به دریافت آن نیست. نفس گرفتار معصیت نمی‌زنند؛ تواند حقایق را تلقی کند. این موانع کار خود را انجام می‌دهند. هزاران مانع وجود دارد که ما آنها را تحت عنوان پیرا شناخت‌ها می‌زنند؛ شناسیم. این‌ها مجموعه معدات و موانعی رلم‌اند که حول معرفت هستند و به دو دسته شناخت یارها و شناخت شکن‌ها تقسیم می‌زنند؛ شوند. این اصل نظریه بود. برگردیم به مسئله قرآن تا بیش از این بحث به درازا نکشد.

نظریه زبان‌شناختی شهید مطهری درباره نزول قرآن

ما سه کلمه در قرآن داریم که مرحوم شهید مطهری در یک تحلیل زبان‌شناختی این نظریه‌ای دارد که به نظر دقیق نمی‌زنند؛ آید و آنچه من عرض می‌کنم جایگزین فرمایش آن بزرگوار است که حق استادی بر ما دارد؛ رضوان خداوند متعال بر او باد. ایشان می‌فرمایند: باب افعال دلالت بر وقوع دفعی فعل دارد در باب تفعل دلالت بر وقوع تدریجی فعل دارد. در نتیجه آنچه که در قرآن گفته شده لاانزلنا؛ یعنی دفعی. وقتی می‌فرماید: لاانزلنا؛ یعنی تدریجاً. ایشان با این مبنای زبان‌شناختی می‌خواهد مشکلی را حل کند و آن اینکه چطور است که قرآن در جایی می‌فرماید: لاانزلناه فی لیلہ مبارکه؛ یا لاانزلناه فی لیلہ؛ از طرف دیگر می‌فرمایند: بینیم نزول قرآن ۲۳ سال به طول انجامید و آیاتی در باب تنزیل نظیر: لاانزلنا الذکر؛ یا لاانزلناه؛ و ... مؤید این گفته‌ها

است. ایشان می‌فرماید: نتیجه می‌گیریم که قرآن دوبار نازل شده است، یک بار دفعی و بار دیگر تدریجی.

انزال، تنزیل و تنزل در قرآن

اشکال نظریه ایشان این است که به لحاظ زبان و شناختی تفاوت انزل و نزل در این نیست. علاوه بر اینکه ما در اینجا با سه کلمه مواجهیم؛ انزال، تنزیل و تنزل. این سه کلمه با یکدیگر تفاوت دارند، ولی نه آن چنان که ایشان می‌فرمایند. ولی عرض ما بر فرمایش ایشان قابل تطبیق است. حقیقت آن است که "انزلنا" ناظر به صدر است، یعنی صدور. "ما نازل کردیم". باب افعال ناظر به صدور از مبدأ است. تنزل یعنی قبول نزول، بنابراین ناظر به مقصد است.

سومین کلمه تنزیل است که به اصل وقوع نزول اشاره می‌کند؛ که این با نظر مرحوم مطهری قابل جمع است که تدریجاً اتفاق افتاده که واقعیت خارجی هم مؤید این برداشت است و آن اینکه نزول وحی، ۲۳ سال به طول انجامید. از دیگر سو، هرگاه به نزول قرآن در لیل مبارکه و لیل و القدر اشاره می‌کند به جنبه لدینایی وحی نظر دارد، که از نزد ما نازل شده است. نهایتاً می‌گوییم در خارج - و نه برداشت ادبی از آیات - یک بار نزول دفعی وحی اتفاق افتاده است که لدینایی به لدی النبوی بوده است که می‌شود تنزل اول و جلوه دوم.

اما جلوه اول در ساحت الهی بوده و انشا وحی است. وقتی نبی، ابلاغ وحی را انجام می‌دهد تنزل دیگری اتفاق می‌افتد. به هر حال از ساحت آن بزرگوار به ساحت من انسان می‌خواهد منتقل شود، آیا اصلاً ممکن است هر آنچه پیامبر دریافت کرده من نیز دریافت کنم؟ آیا ظرفیت چنین دریافتی را دارم؟ هرگز! هیچ انسانی چنین ظرفیتی را ندارد. مگر انسان کامل. چون تجلی نامحدود الهی است.

نفس محدود انسان، نمی‌تواند دریافت کند تجلی نامحدود همه اسماء و صفات الهیه باشد. این مسئله که تنزل دوم و جلوه سوم است تفاوت‌هایی با دیگر مراحل دارد. اول اینکه در تنزل اول از ساحت الهی به نبوی، از ساحت معصوم به ساحت معصوم نازل شد. یعنی روح و الامین به محمد امین (صلی‌الله‌علیه‌وآله و سلم) نازل کرد. عیناً منتقل می‌شود و هیچ دست دیگری در کار نیست. چرا که ساحت الهی کتاب محفوظ است. روح و الامینی و روح و القدس است. پاک و بی‌شائبه است. جبرئیل هم تنها واسطه و وسیله است، تلقی نمی‌کند، بلکه حکم عقل را دارد. پیامبر هم که دریافت می‌کند معصوم است و هیچ گاه خطا نمی‌کند.

اما وقتی به این افق سوم می‌آید با مشروباتی درمی‌آمیزد و در نتیجه دچار فطور و تفاوت می‌شود. من یک جور می‌فهمم. شما جور دیگری می‌فهمید و یا اگر دریافت‌های ما خطا نباشد، ذومراتب می‌شود و در طول یکدیگر می‌فهمیم. اندازه هم نیستند ولی مخالف هم نیستند. آنجا که فهم من و علامه طباطبایی در تخالف با هم باشد، معلوم می‌شود من خطا می‌کنم و حق با علامه طباطبایی است. یعنی ممکن است در خطا تعارض پیش بیاید، اما در تلقی ترتب پیش می‌آید و نه تعارض. لذا قرآن قرائت پذیر نیست، ولی ذوبطون هست. لایه لایه هست، ولی رویه رویه نیست. این را در فصل دیگری از کتاب منطق دین در نظریه اجتهادگرایی و قرائت پذیرانگاری توضیح داده‌ایم؛ که بین قرائت پذیری و اجتهادپذیری تفاوت وجود دارد. وقتی آراء مختلفی باشد، آنگاه که همه با مبانی و منطق واحدی دریافت می‌کنند، می‌تواند ذومراتب و ذوبطون باشد.

به این ترتیب یک انزال داریم که از مصدر حکایت می‌کند و تجلی‌ای است از مقام لدینایی به لدی النبوی منتقل می‌شود و یک تنزیل داریم که اشاره به فرآیند است و از آن به طور افاضی تعبیر کردیم. طور افاضی عقلی، وحیی، فطری، تحدثی و اشراقی هر کدام به نحوی است. صورت‌ها و فرآیندهای مختلفی هستند. ولی همه، اطوار افاضی هستند. هرگونه‌ای از نظریه معرفتی، از مجرای مناسب خود و با طور افاضی مناسب خود بر مخاطبین مناسب خود صورت می‌بندد. به این ترتیب از مرتبه لدینایی به لدی النبوی از آن مقام به مرتبه لدی الناسی منتقل می‌شود که ما هستیم. ایحاء یعنی این. ایحاء عبارت است از تجلی الهی.

چرا که علم و معرفت وجود است و وجود تنها در قبضة الهی است. البته معرفت به معنی الاعمی که به هر یافته و هر دریافتی اطلاق می‌شود را نمی‌گوییم. آنچه که با نسبیت و شکاکیت هم سازگاری دارد و با مبانی کانت هم بسازد منظور ما نیست. می‌کند معرفت از دیدگاه ما یعنی همان علم واقع‌نما. علم واقع‌نما جنبه وجودی دارد و لذا باید از ساحت الهی صادر شود و چون از سنخ وجود بود که و با وجود آدمی متحد می‌شود، اگر وجود فردی شائبه‌ای باشد؛ موانع عدمی آن فرد اجازه اتحاد آن وجود علمی با وجود

انسان را نمی‌دهد. باید تلقی درست اتفاق بیفتد. گرچه گاهی تصورات، تخیلات و توهمات هم با علم جایگزین و یک کتاب نوشته می‌شود.

انعکاس همه حقایق در قرآن و انسان کامل

نکته آخر اینکه همه این مجاری خمسه که شامل وحی، تحدیث، فطرت، عقل و اشراق هستند؛ در ظرف خود یعنی وعاء عصمت، کامل است. به این معنا که حضرت امیر سلام؛ الله علیه از همین قرآن همه چیز را می‌تواند استنباط کند و همه چیز برای او منعکس است. یعنی قرآن برای امام صادق علیه‌السلام تبیان کل شی است و این گیری که آقایان دارند و مدام توجیه می‌کنند و می‌خواهند از ظهور و بلکه نص این عبارت فرار کنند، هیچ‌کدام راه فراری نیست.

قرآن صریحاً می‌گوید که «تبیان لكل شی» است. آنها می‌گویند تبیان لكل شی یعنی نه اینکه تبیان فیزیک هم هست! می‌گوییم از کجا می‌گوی؟ این تویی که نمی‌فهمی! می‌گویند این عبارت یعنی هر آن چیزی که مایه هدایت ماست. خوب تو از کجای آیه درآوردی؟ آیه اطلاق دارد. مگر فرموده است: «الا الفیزیا الا الشیمیا»؟ آخر اگر تو نمی‌توانی هضم کنی این مشکل تو است! مثل اینکه جلوی یک آدم کور یا بی‌سواد اسفار را بگذاری و بگویی بفهم! او گمان می‌کند که این یک کاغذ بی‌ارزش است. پاره می‌کند و مثلاً باقالا در آن می‌فروشد. او چون نمی‌فهمد و به بلوغ درک اسفار نرسیده است، حق ندارد بگوید در اسفار حقایق نیست. قرآن که اطلاق دارد که تبیان هر چیزی است. درست فهم کنیم. قرآن تبیان کل شی است، اما نه برای من و تو و همه. در همه چیز همین طور است.

مگر اسفار تبیان کل فلسفه برای همگان است؟ نه خیر. برای یک پیرمرد بی‌سواد یا یک بچه پنج ساله فلسفه که هیچ، هیچ خیر دیگری هم ندارد. بله قرآن برای توکه منکر هستی چیزی ندارد. برای اینکه تو مشکل داری و قادر به درک آن نیستی. می‌فرماید: «لا یمسه الا المطهرون»؛ اما مطهرون می‌توانند. لذا امام صادق علیه‌السلام کنار کعبه نشسته است و می‌فرماید: ببینید جاسوسی نگمارده‌اند؟ عرض می‌کنند: نه. می‌فرماید: من همه حقایق آسمان و زمین آگاهم. اگر در کنار موسی و خضر بودم به آنها می‌گفتم چه کنید. چرا که به سود ماکان آگاه بود ولی من ماکان و مایکون آگاهی دارم. حضرت دیدند اصحاب هم؛ خوب نمی‌فهمند. به این مضمون فرمود که می‌دانید از کجا می‌دانم؟ این را از قرآن گرفته‌ام؛ چرا که قرآن تبیان لكل شی است. بله، برای امام صادق علیه‌السلام قرآن تبیان لكل شی است.

همه چیز را از قرآن در می‌آورد و هیچ احتیاجی به عقل و فطرت و کاربرد سنت و کاربرد اشراق ندارد. همین طور در طور عقل هم حضرت چنین است. یعنی امام صادق علیه‌السلام می‌تواند وحی و تحدیث و فطرت و اشراق را کنار بگذارد و تنها به عقل خود مراجعه کند. عقل زلال و پاک و غیر مشوب امام صادق، می‌تواند همه حقایق را برای او نشان دهد. فطرت معصوم هم همین‌طور پاک است و می‌تواند تنها مجرای معارف باشد و همین‌طور سایر منابع هم چنین است. عرض من این است که هر یک از این منابع به خودی خود برای اهلش کامل است. اما برای ما ناقص است.

من کمی از قرآن را می‌فهمم، کمی از علقم استفاده می‌کنم، همین طور کمی از فطرتم بهره می‌برم و کمی از سنت استفاده می‌کنم و قدری هم به لطف الهی از اشتراق بهره‌مندم. اگر این شایستگی را داشتم که از یکی از این منابع حظ کاملی ببرم دیگر به سایر منابع احتیاجی نداشتم و دیگر هیچ‌وقت تعارضی پیش نمی‌آمد. اینکه بین عقل و وحی تعارض است، حرف بی‌سوادها و عوام است. یعنی چه؟ مگر بین وجود و وجود تعارض است! فقط بین وجود و عدم تعارض داریم. اگر عقل عقل است و وحی وحی، هیچ تعارضی نیست. بله اگر عقل مشوب باشد می‌شود آمیخته با عدم و آنگاه تعارض شکل می‌گیرد. با هرچه وجود است در تعارض می‌شود.

همه این مجاری چون تجلیات الهی هستند، کاملند. اما برای اهل خود کاملند و ما که خود ناقصیم، کامل دریافت نمی‌کنیم. مجبوریم همه را به کار بگیریم و مانند ملاصدرا قرآن، برهان و عرفان را توأم کنیم و از همه مجاری استفاده کنیم و با کسر و انکسار دریافت‌هایمان، از مجموعه این مجاری، حقایق را کشف کنیم. ولی انسان کامل این جور نیست. نفس انسان کامل با این حقایق متحد است. انسان کامل مجلای اتم الهی است. قرآن هم مجلای اتم الهی است. دوتا مجلای اتم در واقع یک حقیقت هستند و لذا حدیث ثقلین می‌فرماید: قرآن و اهل بیت هیچ‌گاه از هم جدا نمی‌شوند. نمی‌شود که جدا شوند و تا کوثر با هم‌اند. ان شاء الله خداوند متعال

به همه ما توفیق عنایت فرماید که رفته‍رفته نفسمان استکمال پیدا کند.

قلیمن زلال و صیقلی شود و برای دریافت حقایق باز سپهر الهی آماده شویم و از دخالت ضد معرفت‍ها و موانع معرفت شکن، ما را بری ‍کند. آنگاه می‍بینیم که فلان عالم در کنج حجره‍اش می‍نشیند و خطاب به حاکم زمان می‍گوید تو اگر می‍فهمیدی ما در اینجا چه لذتی می‍بریم! چه صفایی می‍کنیم! هر یک حقیقتی که درک می‍کنیم، یک شکوفایی به ما دست می‍دهد، اما توجه حس می‍کنی! وقتی از علامه امینی سؤال می‍کنند که آقا دو سه ماه است که در هند هستیم و در این گرمای واقعاً کشنده هند -من دیده‍ام که تابستان هند چگونه است- گرمتان نیست؟ او می‍گوید: گرم است؟ اصلاً توجه ندارد، در عالم دیگری است. تازه متوجه گرما می‍شود. این حالت در مصداق اتم آن، راجع به پیغمبر است که وقتی وحی به ایشان نازل می‍شد، بر اندامشان رعشه می‍افتاد و رنگ چهره‍شان تغییر می‍کرد. طوری که اصلاً از عالم ناسوت بیرون بودند. ان‍شاءالله آن حالات اولیای الهی به همه ما دست دهد.